

جایگاه تفکیک قوا در ساختار سازمان ملل متحد

یاسر امین رعیتا^۱

چکیده: به طور کلی در بسیاری از نظام‌های سیاسی معاصر، اصل تفکیک قوا به عنوان یکی از شیوه‌های کارآمد برای اداره امور جامعه سیاسی و یکی از اصول بنیادی در قوانین اساسی کشورها پذیرفته شده است و در اهمیت این اصل بیان داشته‌اند که تفکیک قوا تضمینی برای امنیت و جلوگیری از استبداد می‌باشد. در خصوص جایگاه این اصل مهم در ساختار سازمان ملل متحد، با بررسی رابطه هر یک از سه رکن مجمع عمومی، شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری به این نتیجه می‌رسیم که هر چند "تقسیم صلاحیت‌ها" در بین این سه رکن می‌تواند از سوءاستفاده از قدرت و اختیارات اعطا شده به هر یک از این ارکان جلوگیری نماید، لکن این مهم مورد نظر مؤسسين منشور نبوده است لذا به سختی بتوان صحبت از وجود تفکیک قوا در بین ارکان سازمان ملل نمود.

واژگان کلیدی: تفکیک قوا، منشور سازمان ملل متحد، ارکان سازمان ملل متحد، ارتباط ارکان سازمان ملل متحد با یکدیگر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. آقای یاسر امین رعیتا، دانشجوی دکترای حقوق بین‌الملل عمومی، دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه

بسیار روشن است که انسان برخلاف بسیاری از موجودات این جهان در قسمتی از کارهای خود، مختار بوده و با اراده و خواست خویش، انجام یا ترک کاری را انتخاب می‌کند و به همین دلیل قدرت تشخیص، شناخت نتایج و آثار و رابطه بین کار و نتیجه آن به وی عنایت شده در حدی که می‌تواند حاصل کار را قبل از انجام آن به‌خوبی ببیند و دانسته و فهمیده راهی را انتخاب کند. از طرفی چون زندگی انسان همانند بعضی از حیوانات دیگر اجتماعی است لذا همواره خطر جنگ و خونریزی وجود داشت که اگر کنترل نمی‌شد به هلاکت و زوال انسان‌ها منتهی می‌شد، به همین دلیل انسان‌ها از دیر باز پذیرفته‌اند که حد و مرز و قانونی باید تا انسان‌های آزاد و خودمختار اجتماعی را کنترل کند، لذا از همان ادوار باستان، ذهن بشر معطوف به اندیشیدن در باب حکومت و یافتن انواع آن در جهت سعادت جمعی و فردی بوده است. بدین منظور رفته رفته نیاز به وجود نهادی برای تدوین مقررات حقوقی و جزایی و حتی امور مدنی احساس می‌شد زیرا مباحث اخلاقی نمی‌توانست ضمانت اجرایی همه کارها را داشته باشد و این که کسانی به عنوان مجری باید اجرای قوانین و مقررات را برعهده می‌گرفتند و در نهایت جهت جلوگیری از تجاوزات افراد به حقوق دیگران دستگاه قضایی لازم بود تا مراحل شناخت، پیشگیری، تشخیص و تعیین جرم تا مرحله حکم و مجازات را بر عهده بگیرد. به همین جهت در تمام سیستم‌های حکومتی حتی در ساده‌ترین شکل قومی وجود این سه نهاد به چشم می‌خورد. لکن به مرور زمان به دلیل عدم تفکیک و استقلال بین نهادهای مذکور و قرار گرفتن تمام آن‌ها در ید یک نفر زمینه مناسبی جهت به وجود آمدن حکومت‌های مستبد گردید. به همین علت جرقه‌های نظریه تفکیک قوا^۱ در اندیشه فلاسفه و اندیشمندان هویدا گردید و به مرور زمان اهمیت کنترل قدرت بی‌حد و حصر حکومت از طریق به‌کارگیری اصل تفکیک قوا تا آنجا پیشرفت کرد که در اعلامیه حقوق بشر و شهروندان مصوب سال ۱۷۸۹ تأکید گردید "هر جامعه‌ای که در آن حقوق افراد تضمین نشود و تفکیک قوا در آن برقرار نشده باشد، دارای قانون اساسی نیست" (قاضی، ۱۳۸۴: ۷۴).

حال با این مقدمه این موضوع مطرح می‌گردد آیا اصل تفکیک قوا در ارکان اصلی سازمان ملل متحد نیز وجود دارد به این معنا که آیا با تأسیس سازمان ملل می‌توان گفت که مؤسسين سازمان ملل به هنگام توزیع اختیارات و صلاحیت‌ها، به

جهت کنترل قدرت هریک از ارکان اصلی^۱ به این اصل مهم توجه داشته اند و به صورت خاص آیا ارکانی چون مجمع عمومی، شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری را می‌توان نهادهای تقنینی و قضایی و اجرایی سازمان ملل محسوب و نوعی تفکیک قوا را میان ایشان قائل شد. در این مقاله به بررسی این موضوع در منشور سازمان ملل می‌پردازیم.

مبحث اول- سیر تاریخی اندیشه تفکیک قوا

از نظر سابقه و مبنا، ریشه نظریه تفکیک قوا به یونان دوره قدیم^۲ و به اندیشه‌های افلاطون و ارسطو باز می‌گردد. در این دوران ارسطو به عنوان یکی از اولین نظریه‌پردازان موضوع تفکیک قوا بر این باور بود که هر حکومت دارای سه قدرت است و قانون‌گذار خردمند باید حدود هر یک از این سه قدرت را باز شناسد (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۸۷-۱۸۸). افلاطون هم ضرورت تفکیک قوا را به این شکل پذیرفت که قوا برای رسیدن به هدف خود باید از یکدیگر جدا گردد. وظایف و مسئولیت‌های آنان تفکیک شود و هر یک از آنان متکفل کاری متناسب با خود باشد و بخشی از کارها و هیأت حاکم را انجام دهد (افلاطون، ۱۳۳۶: ۱۰۲). در عصر جدید جان لاک^۳ (۱۷۰۴-۱۶۳۲) به عنوان نخستین نویسنده و متفکر، نظریه‌ای جامع در باب اصل تفکیک قوا در کتاب "رساله‌ای در باب حکومت مدنی" مطرح ساخت، به نظر او در هر جامعه‌ای سه قوه را باید از یکدیگر مشخص نمود: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه متحده (فدراتیو).^۴ (جونز، ۱۳۶۲: ۲۵۳). اصل تفکیک قوای مورد اجماع حقوق‌دانان دستاورد منتسکیو^۵ (۱۷۵۵-۱۶۸۹)، فیلسوف و متفکر قرن هجدهم است. وی در کتاب معروفش به نام "روح‌القوانین" بیان می‌دارد: "به تجربه ثابت شده است که وقتی یک فرد دارای قدرتی است، میل طبیعی او به این است که از آن سوءاستفاده کند از این‌رو باید قدرت‌ها را تقسیم کرد و هر قدرتی

۱. به طور کلی ارکان سازمان ملل عبارتند از: شورای امنیت، مجمع عمومی، شورای اقتصادی-اجتماعی، شورای قیمومیت، دبیرخانه، دیوان بین‌المللی دادگستری که در بین آن‌ها مجمع عمومی، شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری دارای اختیارات بسیار بوده و نقش بسیار مهمی را در عرصه حقوق بین‌الملل ایفا می‌نمایند.

۲. سیصد سال قبل از میلاد

3. John Locke

۴. نکته‌ای که در بیان اندیشه‌های لاک نباید ناگفته گذاشت این که قوه قضائیه در تقسیمات او چندان جایی ندارد شاید از آن جهت که امر قضا را از وظایف دولت خارج می‌دانسته یا آن را در قلمرو قوه مجریه یا مقننه می‌دیده است.

5. Baroh De Montesquieu

را به دستگاهی سپرد تا هر قدرت، قدرت دیگر را مهار کند و به این ترتیب آزادی حفظ شود" (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۷۰: ۱۸۹). لذا منتسکیو تفکیک قوا را ضامن آزادی می‌داند (منتسکیو، ۱۳۳۳: ۲۲۰) و معتقد است که آزادی زمانی تأمین می‌شود که وظایف قانون‌گذاری، اجرا و قضاوت از یکدیگر مجزا و هر کدام در اختیار ارگان‌های مختلف قرار گیرد (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۰: ۱۲۳). البته منتسکیو بلافاصله تصریح می‌کند برای تأمین آزادی تفکیک قوا کافی نبوده بلکه بین قوای ثلاثه باید یک نوع تعادل و توازن برقرار گردد تا یکی از قوای مزبور نتواند نسبت به دو قوه دیگر اولویت و برتری پیدا کند (قاسم‌زاده، ۱۳۴۴: ۱۳۱).^۱

مبحث دوم - مفهوم اصلی تفکیک قوا

در یک طبقه‌بندی و تقسیم وظایف حکومتی ما با سه قسم وظایف روبه‌رو هستیم که براساس تفاوت‌های ماهوی از هم منقسم شده‌اند، یعنی قانون‌گذاری با قضاوت و این دو با اجرای قانون در عین ارتباطی که با هم دارند سه امر متفاوت و متمایزند که هر یک در جامعه جریان خاص خود را دارد و ابعاد گوناگونی از جامعه را در بر می‌گیرد و آن چنان فراگیر هستند که هیچ‌یک از ابعاد و رفتارها و روابط اجتماعی از مجموعه این سه رکن بیرون نمی‌ماند. همچنین، هر قوه در چارچوب وظیفه‌ای که به آن محول شده است در برابر قوای دیگر استقلال کافی دارد و قوای دیگر در کار آن حق دخالت ندارند؛ یعنی هیچ قوه‌ای در چارچوب صلاحیت خود و انجام وظایف خاصی که به او واگذار شده است در برابر قوای دیگر مسئول نیست و آزادانه می‌تواند در محدوده کار خود تصمیمات لازم را بگیرد و اعضای مناسب، کارآمد و دلخواه خود را برگزیند، بدون آن که از دخالت و تجسس قوای دیگر هراسی در دل داشته باشد (اسکندری و درابکایی، ۱۳۷۷: ۱۹۷).

مبحث سوم - شیوه اجرای اصل تفکیک قوا

تفکیک مطلق قوا "نظام ریاستی"

تفکیک مطلق قوا یا "نظام ریاستی" یعنی هر یک از سه قوه به‌طور مستقل و مجزا از یکدیگر به‌وجود آمده و براساس ضوابط و ملاک‌های خاصی به اعمال حاکمیت و قدرت

۱. از دیگر علمایی که نقطه نظراتش درباره اصل تفکیک قوا و در ادامه راه پیروی از متفکران قبلی در این زمینه قابل توجه می‌باشد ژان ژاک روسو (۱۷۹۲-۱۷۱۲) است. روسو در کتاب مشهور "قرارداد اجتماعی" برخلاف سایر دانشمندان مثل منتسکیو که قوا را در کنار و موازی هم می‌دانند سلسله‌مراتبی را برای تفکیک قوا قائل می‌شود، بدین ترتیب که قوه مقننه را در رأس قوا قرار داد و قوه مجریه را تحت امر قوه مقننه به حساب می‌آورد.

به طور جداگانه می‌پردازند. بر این اساس قوه مقننه هیچ امتیازی در برابر قوه مجریه ندارد و نمی‌تواند در تعیین کارگزاران قوه مجریه دخالتی بکند. در مقابل قوه مجریه نیز حق دخالت در امور قوه مقننه را ندارد و نمی‌تواند در تشکیل جلسات مجلس وقفه‌ای ایجاد کند و همچنین قوه مجریه هیچ‌گونه وسیله‌ای در اختیار ندارد که بتواند قضاوت دادگستری را تحت نفوذ و فشار قرار دهد و قوه قضاییه نیز حق اعمال نفوذ در قوه مجریه را ندارد (طباطبائی مؤتمنی، ۱۳۷۰: ۱۲۵).

تفکیک نسبی قوا "رژیم پارلمانی"

منظور از تفکیک نسبی قوا آن است که ارگان‌های مربوط به قوای سه گانه باید با تمهیدات حقوقی و سیاسی به هم پیوند داده شوند و در عین تمایز، کلیت حاکمیت ملی را نمودار سازند.

در این شیوه، در پی آن نبوده‌اند تا "دستگاه‌ها" و "وظایف" از یکدیگر به‌طور کلی منفصل باشند و به هر کدام سهمی از حاکمیت ملی را ببخشند تا بی‌توجه به سایر ارگان‌ها، به انجام وظیفه بپردازد (منصورنژاد، ۱۳۷۸: ۶۳-۴۰).

برای انجام این گونه تفکیک سه شرط اساسی زیر لازم است:

۱. برقراری تمایز میان وظایف موجود در دولت-کشور و واگذاری هر دسته از این وظایف که دارای ماهیتی همگون هستند به دستگاهی متمایز.
۲. دستگاه‌های متمایز به خلاف آنچه که در مورد تفکیک مطلق گفته شد تخصصی نیستند یعنی دوایر عملکرد آنان در محل‌هایی یکدیگر را قطع می‌کنند و قلمروهای مشترکی را به وجود می‌آورند.
۳. هر یک از قوا دارای وسایل و ابزارهای تأثیر بر یکدیگر است (بحث تفکیک قوا در متون فارسی و عربی، ۱۳۷۴: ۱۲۲).

مبحث چهارم- تفکیک قوا در ارکان اصلی سازمان ملل متحد^۱

از مجموع مباحثی که در فصل قبل بیان گردید مشخص می‌گردد که شاخصه‌های اصل تفکیک قوا در نظام ریاستی مبتنی بر تقسیم صلاحیت‌ها بین سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه و رعایت کامل اصل استقلال قوا می‌باشد. در نظام تفکیک نسبی قوا نیز بر

۱. درباره وظایف ارکان مختلف سازمان ملل متحد بنگرید به: مصفا، نسرین و دیگران (۱۳۷۴)، راهنمای سازمان ملل متحد، ۳ جلد، تهران: مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشگاه تهران.

تقسیم صلاحیت‌ها بین سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه تأکید می‌گردد لکن استقلال قوا از یکدیگر مطلق نمی‌باشد و هر یک از قوا دارای سازوکارهای خاص جهت نظارت بر یکدیگر می‌باشند. لذا برای پی بردن به این موضوع که آیا در تقسیم صلاحیت‌ها بین سه رکن مجمع عمومی، شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری سازمان ملل به این اصل توجه شده است یا خیر و این تفکیک بر اساس کدام یک از انواع تفکیک قوا صورت گرفته است لاجرم باید رابطه هر یک از این سه رکن را با یکدیگر و با دیگر ارکان اصلی سازمان ملل مورد بررسی قرار دهیم.

مجمع عمومی

مجمع مهم‌ترین رکن تبادل نظر و مشورتی سازمان می‌باشد (ثقفی عامری، ۱۳۷۰: ۳۲) که با شرکت کلیه اعضای سازمان ملل تشکیل می‌شود. مجمع عمومی سازمان ملل دو نوع صلاحیت دارد: ۱. صلاحیت انحصاری ۲. صلاحیت غیرانحصاری. صلاحیت انحصاری مجمع: ایجاد ارکان فرعی، تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل، نظارت بر سرزمین‌های خودمختار، مسائل داخلی سازمان ملل متحد و صلاحیت غیرانحصاری مجمع که با شورای امنیت مشترک می‌باشد، پذیرش اعضای جدید، تعلیق و اخراج اعضا، انتخاب قضات دیوان بین‌المللی دادگستری و انتخاب دبیر کل می‌باشد.

مجمع عمومی به مثابه رکن شبه قانون‌گذار سازمان ملل

اقدام یک نهاد یا سازمان زمانی قانون‌گذاری محسوب می‌شود که بتواند مقررات کلی و عام رفتاری را نسبت به مخاطبین خود تصویب کند به طوری که تمامی آن‌ها الزام‌آور باشد (طباطبائی موتمنی، ۱۳۸۰: ۱۰۹). اما در حقوق بین‌الملل مفهوم قانون‌گذاری از دید عده‌ای از حقوق‌دانان، توسعه حقوق بین‌الملل از طریق تدوین معاهدات چندجانبه می‌باشد (Thilwey, 1965: 61). در تعریفی دیگر قانون‌گذاری در عرصه بین‌المللی به خلق قواعد حقوق الزام‌آوری اطلاق می‌گردد که از طریق روش‌های سنتی حقوق بین‌الملل (معاهده، عرف و اصول کلی حقوق بین‌الملل) و یا از طریق سازمان‌های بین‌المللی ایجاد و بر روابط میان دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی حاکم گردیده باشد. لذا با این تعاریف تصمیمات شورای امنیت در چارچوب فصل هفتم نمی‌تواند در عمل قانون‌گذاری باشد چرا که این تصمیمات موردی و ویژه می‌باشند، اما در خصوص قطعنامه‌های مجمع عمومی سه نظر وجود دارد: عده‌ای به استناد مواد و مقررات منشور، صلاحیت مطلق قانون‌گذاری برای مجمع قائل می‌شوند و مجمع را به عنوان قانون‌گذار

سازمان ملل محسوب می‌نمایند (Bin, 1965: 23). ایشان با در نظر گرفتن مجموع صلاحیت‌های مجمع و به‌ویژه صلاحیت‌هایی که در ماده ۱۰ درج شده است بیان می‌دارند اختیارات مجمع در این ماده آن قدر گسترده است که کمتر موضوعی را می‌توان یافت که جنبه بین‌المللی داشته باشد و در چارچوب این ماده نگنجد. لذا برای مجمع به استناد منشور قدرت قانون‌گذاری قائل می‌باشند. البته این نظریه مردود است چرا که بیشتر آرای مجمع دارای جنبه سیاسی بوده و فاقد ضمانت اجرا می‌باشد و این که هنوز مفهوم حاکمیت ملی و منافع ملی هر کشور مانع عمده‌ای در برابر اعطای نقش قانون‌گذاری به سازمان ملل متحد محسوب می‌شود. عده‌ای دیگر با انکار هرگونه صلاحیت قانون‌گذاری مجمع، این رکن را صرفاً کانونی برای بحث و تبادل نظر می‌پندارند (Bin, 1965: 23). ایشان بیان می‌دارند اگر به مذاکرات مقدماتی منشور توجه نماییم مشاهده می‌کنیم که مؤسسين و تدوین‌کنندگان منشور به هیچ‌وجه قصد اعطای صلاحیت قانون‌گذاری به مجمع نداشتند، چرا که در مذاکرات سانفرانسیسکو هیئت نمایندگی فیلیپین پیشنهاد نمود صلاحیت قانون‌گذاری به مجمع اعطا شود، ولی پیشنهاد فوق با قاطعیت در کنفرانس رد شد. البته در جواب ایشان باید بیان داشت که تمام قطعنامه‌های مجمع عمومی را نمی‌توان در یک جایگاه حقوقی واحد قرار داد. قطعنامه‌های مجمع عمومی دارای ماهیتی کاملاً متفاوت هستند. بعضی از این قطعنامه‌ها اداری بوده و برخی دارای ماهیت تقنینی مانند قطعنامه راجع به اساسنامه یک نهاد و کارگزاری جدید و بعضی هم دارای ماهیت حقوقی می‌باشند. به‌طور کلی، تمام قطعنامه‌هایی که در ارتباط با تنظیم روابط بین ارکان مختلف سازمان ملل متحد است، الزام‌آور می‌باشد. این قطعنامه‌ها در ارتباط با موضوعاتی چون تصویب بودجه سازمان ملل، ایجاد ارکان فرعی، انتخاب دبیرکل، نظارت بر فعالیت‌های دبیرخانه، وضع مقررات داخلی برای مجمع عمومی و غیره است (نبی، شماره ۱۵: ۱۰۰). لذا با توجه به الزامی بودن این‌گونه قطعنامه‌ها، می‌توان یک نوع صلاحیت قانون‌گذاری محدود برای مجمع در نظر گرفت که نتیجتاً نظریه این گروه از حقوقدانان نیز غیرقابل قبول می‌باشد. اما دسته سوم، اعتقاد به صلاحیت شبه‌قانون‌گذاری مجمع دارند. به اعتقاد ایشان درست است که در منشور به صراحت قدرت قانون‌گذاری به مجمع اعطا نشده است، لکن افزایش تعداد کشورهای عضو سازمان ملل موجب تغییراتی در تصمیم‌گیری ارکان سازمان ملل بالاخص قطعنامه‌های مجمع شده است به‌طوری که قطعنامه‌های مجمع با افزایش کشورها با اجماع آرا به تصویب می‌رسد. لذا اجماع پدیده‌ای است که به عنوان اساس حقوقی تعهدات در حقوق بین‌الملل در حال شکل‌گیری می‌باشد (Falck, 1960: 786 تا جایی که انجمن حقوق بین‌الملل در اجلاس خود، در قاهره در ۱۳ تا ۲۲

سپتامبر ۱۹۸۷، اعلام نمود که این قطعنامه‌ها بیان‌کننده عنصر مادی عرف و پیدایش اعتقاد همه‌جانبه دولت‌ها به ضرورت وجود قواعد جدید بین‌المللی است. همچنین، دیوان دائمی داوری در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵ در قضیه موصول^۱ و یا دیوان بین‌المللی دادگستری در تصمیم مورخ ۹ آوریل ۱۹۴۹ در قضیه تنگه کورفو و یا در تصمیم ۳ مارس ۱۹۵۰ درخصوص پذیرش اعضای جدید سازمان ملل متحد، قطعنامه‌های شورای جامعه ملل و شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد را دارای اعتبار و ارزش حقوقی می‌داند (صلح‌چی، ۱۳۸۵: ۴۲). بدین لحاظ مجمع عمومی دارای جایگاه ویژه‌ای است که همه کشورها در آن می‌توانند نظرات خود را بیان نمایند. تصمیم مجمع عمومی در واقع بیان‌کننده افکار عمومی جهان است. تصمیمات مجمع عمومی دارای اعتبار حقوقی و اخلاقی است. بنابراین، قطعنامه‌های تکراری و شفاف و رعایت شده توسط دولت‌ها در رفتارهای آتی آنان می‌تواند به ایجاد و حداقل اثبات قاعده عرفی کمک نماید (فلسفی، ۱۳۷۹: ۲۸). نتیجه این که اجماع حاصل‌شده در قطعنامه‌های مجمع به آن نوعی قدرت تلویحی اعطا می‌کند که آن قطعنامه‌ها را برای کشورها الزام‌آور و برای مجمع نوعی صلاحیت شبه قانونی به همراه خواهد داشت. علاوه بر این، دیوان نیز در بعضی از آرای خود مانند وضعیت حقوقی آفریقای جنوبی، احکام دیوان داوری، قضیه نامیبیا و قضیه هزینه‌ها بر نکته فوق تأکید نموده است و با اعطای قدرت تلویحی به مجمع برای آن رکن صلاحیت شبه قانون‌گذاری قائل شده چرا که مجمع با این صلاحیت قادر به تصویب تصمیمات قانونی و قطعنامه‌های لازم‌الاجرا می‌گردد. به عنوان نمونه قاضی هاکورث در قضیه "هزینه‌ها" اعلام داشت که مجمع می‌تواند علاوه بر صلاحیت‌های رسمی خود قدرت ضمنی ناشی از صلاحیت رسمی خود را نیز اعمال نماید. از مجموع بررسی این آرا محرز می‌گردد دیوان در نظر دارد با اعطای نوعی قدرت تلویحی، قطعنامه‌های مجمع را مانند سایر صلاحیت‌های مجمع مثل بودجه و پذیرش کشورها جنبه الزام‌آور بخشد (Harris, 1998: 63).

رابطه مجمع عمومی با دیگر ارکان سازمان ملل متحد

درست است که اختیارات قانونی مجمع عمدتاً ماهیت سیاسی داشته و ضمانت اجرای قابل اعتمادی ندارد؛ لکن مجمع عمومی می‌تواند هر مسئله یا امری را که در حدود این منشور یا مربوط به اختیارات و وظایف هر یک از رکن‌های مقرر در این منشور باشد مورد بحث قرار دهد (ماده ۱۰ منشور). در حقیقت، مجمع می‌تواند از طریق توصیه‌ها و

قطعه‌نامه‌ها که صادر می‌کند منشأ نفوذ بر افکار عمومی در جهان و راهنمای عمل دولت‌ها باشد.^۱

همچنین، مجمع عمومی در اجرای یکی از وظایف خود مبنی بر نظارت بر کلیه فعالیت‌های سازمان ملل هر ساله گزارش‌های فعالیت‌های کلیه ارکان سازمان ملل را بررسی می‌کند (ماده ۱۵ منشور). از این طریق نیز مجمع عمومی می‌تواند بر روند کار ارکان سازمان ملل تأثیرگذار باشد. به عنوان مثال، در راستای همین وظیفه مجمع بر طبق بند ۳ ماده ۲۴ منشور، شورای امنیت ملزم شده است که گزارش عملکرد خود را به مجمع عمومی سازمان ملل متحد تقدیم دارد. هر چند در این که تا چه حد شورا ملزم است اقدامات خویش را به طور شفاف و مستند مطرح نماید و در صورت عدم انجام این امر از ناحیه شورای امنیت چه مرجعی می‌تواند شورا را مورد بازخواست قرار دهد امری است که منشور در مورد آن ساکت است (شریف، ۱۳۷۳: ۱۶۷). ولی آنچه مسلم است مجمع اختیار بررسی مشروعیت مصوبات شورای امنیت را دارا نمی‌باشد، چرا که این موضوع در کنفرانس سانفرانسیسکو مطرح و مورد پذیرش قدرت‌های بزرگ قرار نگرفت (Ruth-and Jeanette, 1958, 1985: 750).

از سوی دیگر از سال ۱۹۵۰ با تصویب قطعه‌نامه "اتحاد برای صلح" یا قطعه‌نامه "آکسون" مجمع عمومی سازمان ملل قادر گردید در روند تصمیمات شورای امنیت دخالت نماید، بدین معنا که براساس این قطعه‌نامه هرگاه اقدامات و تصمیمات شورای امنیت در موضوع خاصی با حق وتو مواجه و بدون نتیجه بماند، مجمع عمومی می‌تواند تصمیمات لازم را درخصوص اقدامات دسته‌جمعی و حتی توسل به زور اعمال نماید (مقتدر، ۱۳۷۹: ۷۳). چنین صلاحیتی برای مجمع عمومی در رأی مشورتی دیوان در قضیه "برخی هزینه‌های ملل متحد"، به موجب مواد ۱۱ و ۱۴ منشور مورد تأیید قرار گرفته است. از سوی دیگر، مجمع عمومی با انتخاب اعضای غیردائم شورای امنیت نقش به‌سزایی در ترکیب شورا که مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی دارد ایفا می‌کند. مجمع می‌تواند مطابق ماده ۹۸ منشور گزارش فعالیت دبیرکل سازمان ملل را بررسی نماید و از طریق ارائه توصیه‌های لازم بر روند کار دبیرخانه تأثیر گذارد هر چند در روند

۱. درست است که مصوبات مجمع الزام‌آور نمی‌باشد ولی دارای آثار حقوقی می‌باشد. در این رابطه بعضی از صاحب‌نظران حقوقی قطعه‌نامه‌های صادره از طرف مجمع عمومی سازمان ملل متحد را به عنوان منبع حقوق بین‌الملل می‌دانند. علت این امر آن است که قطعه‌نامه‌های مزبور با اکثریت قابل توجهی یا به اتفاق آرا از سوی دولت‌ها تصویب می‌شوند. مفاد این قطعه‌نامه‌ها متضمن اعتقاد حقوقی اکثر کشورها بوده و می‌تواند به عنوان قواعد عرفی محسوب گردد.

انتخاب دبیرکل نیز که توسط مجمع و بنا بر توصیه شورای امنیت تعیین می‌شود نقش مجمع تعیین‌کننده خواهد بود (ماده ۹۷ منشور). در رابطه مجمع با شورای اقتصادی و اجتماعی همین بس که این رکن تحت نظر مجمع کار می‌نماید و اعضای آن به موجب ماده ۶۱ منشور از طرف مجمع انتخاب می‌گردند. مجمع از طریق انتخاب قضات دیوان بین‌المللی دادگستری و تضمین اجرای احکام دیوان بین‌المللی دادگستری بر دیوان تأثیرگذار است. بدین مفهوم که طبق ماده ۱۴ منشور ملل متحد، مجمع عمومی می‌تواند با رعایت ماده ۱۲ برای حل و فصل مسالمت‌آمیز هر وضعیتی که به نظر می‌رسد به رفاه عمومی یا به روابط دوستانه بین‌المللی لطمه زند از جمله وضعیت‌هایی که ناشی از نقض اهداف و اصول ملل متحد به شرح مذکور در منشور است، اقداماتی را توصیه نماید. یکی از مصادیق این توصیه می‌تواند توصیه به اجرای حکم دیوان باشد که معمولاً وقتی قضیه در شورای امنیت مطرح گردیده ولی به لحاظ وتوی یکی از اعضا به نتیجه نرسیده است، مجمع می‌تواند براساس قطعنامه اتحاد برای صلح وارد عمل شود. البته این مسئله در جایی است که به لحاظ اعمال وتو در شورای امنیت به صلح بین‌المللی لطمه وارد آید و مجمع عمومی به خاطر مسئولیت ثانویه‌ای که در این زمینه دارد می‌تواند اقداماتی را انجام دهد. به عنوان مثال مجمع عمومی در پی مراجعه دولت نیکاراگوئه به آن نهاد بعد از وتوی ایالات متحد در شورای امنیت، قطعنامه ۴۱/۳۱ مورخ سوم نوامبر ۱۹۸۶ را صادر نمود و متعاقب آن در اجلاس‌های چهل و دوم (۱۹۸۷) و چهل و چهارم (۱۹۸۹) قطعنامه‌هایی را به تصویب رسانید. اما آنچه باید مورد توجه قرار گیرد این است که قطعنامه‌های مجمع عمومی که حاوی توصیه‌ای برای یک دولت می‌باشد الزام حقوقی ندارند، هر چند از نظر نفوذ سیاسی و معنوی از اعتبار والایی برخوردار هستند (نجفی اسفاد و هادی، ۱۳۸۴: ۳۴).

شورای امنیت

شورای امنیت مرکب از ۱۵ عضو است که ۵ عضو آن دائم (آمریکا، انگلیس، فرانسه، روسیه و چین) و ۱۰ عضو دیگر آن غیردائم می‌باشند. پنج عضو دائم، قدرت‌های پیروز جنگ جهانی دوم هستند که بر اساس منطق "قدرت"، این حق را به خود اختصاص داده‌اند. اعضای غیردائم شورا به مدت دو سال و توسط مجمع عمومی سازمان ملل انتخاب می‌شوند. انتخاب اعضای غیردائم با توجه به شرکت اعضای سازمان در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و سایر اهداف سازمان و همچنین باتوجه به تقسیم عادلانه جغرافیایی می‌باشد (ماده ۲۳ منشور). طبق قطعنامه شماره ۱۸ سال ۱۹۴۶، مجمع عمومی، ۱۰ کرسی غیردائم شورای امنیت را به صورت ذیل میان مناطق مختلف

جغرافیایی توزیع کرد: آفریقا و آسیا ۵ کرسی، آمریکای لاتین ۲ کرسی، اروپای شرقی ۱ کرسی، اروپای غربی و سایر مناطق ۲ کرسی (کرمی، ۱۳۷۵: ۱۰).

شورای امنیت به مثابه رکن اجرایی سازمان ملل

عده‌ای از حقوقدانان، شورای امنیت را به‌عنوان رکن اجرایی سازمان ملل در نظر می‌گیرند که در این صورت این موضوع مطرح می‌گردد که آیا اختیارات این شورا فقط در حد اجرای مصوبات دیگر ارکان و مخصوصاً مجمع عمومی به‌عنوان رکن تقنینی و دیوان بین‌المللی دادگستری به‌عنوان رکن قضائی می‌باشد؟ با بررسی مجموع صلاحیت‌های شورای امنیت درمی‌یابیم که صلاحیت شورا درخصوص استقرار صلح و امنیت جهانی بسیار وسیع می‌باشد به طوری که این صلاحیت‌های کلی، شورا را از اختیارات قابل انعطاف بسیاری برخوردار نموده است تا جایی که حتی می‌تواند در صورت لزوم اقدام به قانون‌گذاری نماید، به‌عنوان مثال، شورای امنیت در سال‌های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ به‌ترتیب برای تعقیب مسئولین نقض‌های عمده حقوق بین‌الملل بشردوستانه در یوگسلاوی و رواندا اقدام به تأسیس دو دادگاه بین‌المللی نمود. شورای امنیت با تأسیس این دو دادگاه از دو جهت مبادرت به قانون‌گذاری کرده است: یکی این که چون جامعه بین‌المللی تا آن زمان در مورد تشکیل یک دادگاه کیفری بین‌المللی دائم، براساس یک معاهده به نتیجه نرسیده بود، لذا ایجاد دو دادگاه بین‌المللی برای رسیدگی به جنایات جنگی به‌عنوان رکن فرعی شورای امنیت براساس فصل هفتم منشور و با صلاحیت اجباری برای رسیدگی به جرایم ارتكابی خود نوعی قانون‌گذاری است. البته درست است دادگاه‌های مزبور اختصاصی می‌باشند، اما اساسنامه این دادگاه‌ها متهمین را مشخص و محدود نکرده‌اند. دیگر آن که اساسنامه دادگاه بین‌المللی یوگسلاوی و رواندا از این حیث که حاوی دستوراتی خطاب به محاکم ملی دولت‌های عضو می‌باشند^۱ و از این طریق برخی از مقررات شکلی را بر آئین دادرسی دول عضو تحمیل می‌نماید، جنبه تقنینی دارد (شایگان، ۱۳۸۰: ۲۰۸). نمونه‌های دیگر از قانون‌گذاری شورای امنیت، تصمیم شورا راجع به تأمین خواسته متقاضیان پرداخت خسارت ناشی از تهاجم عراق به کویت می‌باشد که در این پرونده شورا تصمیم به اخذ سی درصد از عایدات حاصل از فروش نفت و فرآورده‌های نفتی عراق جهت پرداخت به

۱. براساس بند ۲ ماده ۹ اساسنامه دادگاه یوگسلاوی و ماده ۸ اساسنامه دادگاه رواندا، محاکم بین‌المللی بر محاکم ملی اولویت دارند و در هر مرحله از رسیدگی ممکن است محاکم بین‌المللی از محاکم ملی رسماً درخواست نمایند که به صلاحیت محاکم بین‌المللی مزبور تسلیم شوند.

زیان دیدگان به نحو مذکور در بندهای ۱۶، ۱۸، ۱۹ قطعنامه ۶۸۷ و بند ۲ قطعنامه ۷۰۵ نمود که می‌توان آن را نوعی وضع مالیات بر درآمد نفتی عراق به موجب فصل هفتم منشور به حساب آورد که در این صورت وضع مالیات در هر مورد در صلاحیت قانون‌گذار است که این وظیفه را شورای امنیت انجام داده است (سادات میدانی، ۱۳۸۷: ۱۰۷-۱۱۶).

همچنین، شورای امنیت توانسته است به استناد این اختیارات اقدام به صدور تصمیمات شبه‌قضایی نماید. برای مثال، لزوم پذیرش مسئولیت افراد متهم به بمب‌گذاری در هواپیمای پان‌آمریکن پرواز ۱۰۳ از سوی دولت لیبی در قضیه لاکربی یک عمل شبه‌قضایی شورای امنیت می‌باشد، چرا که علی‌الاصول اتخاذ این‌گونه تصمیمات منوط به رسیدگی‌های قضایی می‌باشد در حالی که در قضیه مزبور مسئولیت دولت لیبی در هیچ دادگاهی به اثبات نرسید^۱ و یا تعیین متجاوز جزء لاینفک اختیار صریح شورا برای احراز تجاوز می‌باشد (Kirgis, 1995: 538). همچنین وقتی شورا در یک قطعنامه، خود اقدامات دولتی را مغایر تعهدات حقوق بین‌المللی آن دولت تشخیص دهد و یا رفتار و اقدام خاصی را نقض فاحش حقوق بین‌الملل می‌داند، در واقع یک تصمیم قضایی می‌گیرد. علاوه بر موارد فوق شورای امنیت توانسته است به استناد این اختیارات اقدام به ایجاد ارکان فرعی با ماهیت قضایی نماید به مانند دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا. البته باید توجه داشت دادگاه‌های مزبور ارکانی مستقل هستند که در انجام وظایف قضایی خود تحت کنترل شورای امنیت قرار ندارند و یا شورای امنیت با ایجاد کمیسیون گرامت ملل متحد مبادرت به انجام برخی وظایف قضایی نموده است.^۲ نهایت این که اختیارات واگذار شده به شورای امنیت در رابطه با حفظ صلح و امنیت جهانی آن قدر گسترده و وسیع می‌باشد که برن هاردگریف راس در مقاله خود با عنوان "جرایم بین‌المللی و امنیت دسته‌جمعی" بیان می‌دارد: اعضای دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری، در یک نشست داخلی پرسیدند: آیا نقش اساسی و گسترده‌ای که به شورای امنیت در ارتباط با حفظ صلح و امنیت بین‌المللی داده شده، دیگر چیزی برای دیوان، در ارتباط با موضوع، باقی گذاشته شده است؟ (Greafraath, 1998: 241).

۱. نگاه کنید به قطعنامه‌های ۷۳۱ و ۷۴۸ شورای امنیت که به ترتیب در ۲۱ ژانویه و ۳۱ مارس ۱۹۹۲ به تصویب رسید.

۲. نمونه دیگری از اقدامات شبه‌قضایی شورای امنیت عبارتند از: حل اجباری اختلافات مرزی بین عراق و کویت، اعلان بطلان اظهارات دولت عراق مبنی بر رد بدهی‌های خارجی آن و قطعنامه ۷۹۹ شورای امنیت در خصوص اخراج فلسطینیان از کرانه باختری. برای مطالعه بیشتر مراجعه گردد به: سادات میدانی، (۱۳۸۷).

رابطه شورای امنیت با دیگر ارکان سازمان ملل

با اعتباری که ماده ۲۵ منشور سازمان ملل برای تصمیمات شورای امنیت قائل شده است^۱ می‌توان گفت شورای امنیت قدرتمندترین رکن در ملل متحد است، زیرا به موجب این ماده این شورا تنها رکن از ارکان سازمان ملل است که تصمیماتش برای تمامی اعضا الزام‌آور است^۲ و تقریباً هر تصمیم مهم سیاسی در سازمان ملل یا باید از شورا منشأ بگیرد یا توسط این رکن تأیید شود. درخصوص ارتباط شورا با دبیرخانه، انتخاب دبیرکل سازمان ملل توسط مجمع عمومی و به توصیه شورای امنیت مشخص می‌گردد (ماده ۹۷ منشور). با توجه به این که منشور ملل متحد نظارت بر سرزمین‌های استراتژیک را تابع تصمیمات شورای امنیت دانسته است (ماده ۸۳ منشور) می‌توان قائل شد که شورای امنیت تقریباً تصمیم‌گیر اصلی اختیارات شورای قیومیت می‌باشد و با صراحت ماده ۲۵ منشور، تصمیمات شورا برای همه ارکان و همچنین شورای اقتصادی و اجتماعی نیز الزام‌آور است. درخصوص رابطه شورا با مجمع همین بس که قبول کشور جدید، تعلیق و اخراج یک کشور به وسیله مجمع ولی با توصیه شورای امنیت انجام می‌گیرد (مواد ۴ الی ۶ منشور). درست است که به موجب ماده ۱۰ منشور، مجمع عمومی می‌تواند هر مسئله یا امری را که در حدود این منشور یا مربوط به اختیارات و وظایف هر یک از رکن‌های مقرر در این منشور باشد مورد بحث قرار دهد و اقدام به صدور توصیه‌نامه نماید ولی تا زمانی که شورای امنیت در مورد هر اختلاف یا وضعیت، در حال انجام وظایفی است که در این منشور بدان محول شده است، مجمع عمومی در مورد آن اختلاف یا وضعیت هیچ‌گونه توصیه‌ای نخواهد کرد مگر این که شورای امنیت چنین تقاضایی بکند (ماده ۱۲ منشور).

درخصوص رابطه شورا با دیوان بین‌المللی دادگستری لازم به ذکر است، اعضای دیوان را مجمع عمومی و شورای امنیت با شرایطی که در مواد ۴-۱۲ اساسنامه دیوان مشخص شده است انتخاب می‌کنند. همچنین، شرایط دولتهایی که اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری را امضا نکرده‌اند ولی قصد مراجعه به دیوان را دارند از طرف شورای امنیت معین خواهد شد (بند ۲ ماده ۳۵ اساسنامه دیوان).

۱. ماده ۲۵ منشور: اعضای ملل متحد موافقت می‌نمایند که تصمیمات شورای امنیت را برطبق این منشور قبول و اجرا نمایند.

۲. البته باید توجه داشت تصمیمات شورا در صورتی برای دولت‌ها الزام‌آور می‌باشد که با مقررات شکلی و ماهوی منشور موافقت کامل داشته باشد. برای توضیح بیشتر نگاه کنید به:

شورا می‌تواند از طریق اجرای احکام آرای دیوان بر این رکن تأثیر گذارد بدین معنا که به موجب بند ۲ ماده ۹۴ منشور: "هرگاه طرف دعوایی از انجام تعهداتی که بر حسب رأی دیوان برعهده او گذارده شده است تخلف کند طرف دیگر می‌تواند به شورای امنیت رجوع نماید و شورای مزبور ممکن است در صورتی که ضروری تشخیص دهد توصیه‌هایی نموده یا برای اجرای رای دیوان تصمیم به اقداماتی بگیرد"، لذا در صورتی که شورای امنیت در اجرای تصمیمات دیوان هیچ اقدامی نکند، هیچ‌گونه امکان حقوقی برای اجرای حقوق بین‌الملل براساس منشور وجود نخواهد داشت.^۱ البته بند (۲) ماده ۹۴ را می‌توان بدین‌گونه تفسیر نمود که ماده مزبور به شورا این اقتدار را داده است که توصیه خود را جایگزین رأی دیوان کند.

بنابراین، ماده (۲) ۹۴ منشور با تکلیف اعضا به عمل به تصمیمات دیوان بر اساس بخش اول ماده ۹۴ و اساسنامه دیوان، دیوان را در صورت توسل طرف اختلاف به شورای امنیت، تحت کنترل شورا قرار می‌دهد. لذا با مد نظر قرار دادن مجموعه اختیارات شورای امنیت می‌توان قائل شد که این شورا نه تنها از دیگر ارکان سازمان ملل استقلال نسبی دارد بلکه کمتر رکنی است که شورا در آن تأثیرگذار نباشد.

دیوان بین‌المللی دادگستری

سیستم قضایی بین‌المللی از سیستم داوری بین‌المللی نشأت گرفته است، بدین معنا که دولت‌ها به دلیل مشکلاتی که در دیوان‌های داوری وجود داشت، مانند انتخاب داوران توسط طرفین، عدم وجود قانون یک‌پارچه و عدم قواعد آئین دادرسی مشخص دریافتند که در روابط با یکدیگر وجود یک دادگاه بین‌المللی مشابه سیستم قضائی ملی ضروری می‌باشد. دادگاهی که نه تنها آرای خود را بر قواعد حقوقی بنا نهد، بلکه همیشه به آرای قبلی خود نیز توجه داشته باشد تا بدین وسیله بتواند رویه قضائی بین‌المللی را به وجود آورد. لذا به این دلیل دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی^۲ و متعاقب آن دیوان دادگستری بین‌المللی^۳ به وجود آمد.

۱. به عنوان نمونه نیکاراگوئه در سال ۱۹۸۶ تلاش کرد تا از ماده ۹۴ بند ۲ منشور برای وادار کردن ایالات متحده به اجرای حکم ۲۷ ژوئن ۱۹۸۶ دیوان استفاده کند. همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد ایالات متحده از تو تو در مقابل شورای امنیت استفاده نمود و فقط مجمع عمومی به تصویب قطعنامه‌ای در ۳ نوامبر ۱۹۸۶، بدون امکان اجرای واقعی، بسنده نمود.

2. Permanent Court of International Justice
3. International Court of Justice

دیوان بین‌المللی دادگستری به مثابه رکن قضائی سازمان ملل

تنها امیدواری برقراری صلح و امنیت دائمی در عرصه بین‌المللی، با برقراری عدالت بین‌المللی از طریق حقوق بین‌الملل میسر می‌باشد. به عبارت دیگر، یک جهان سازمان یافته بدون عدالت سازمان یافته، نمی‌تواند دوام بیاورد. به همین دلیل است که دیوان به عنوان یک رکن اصلی و تنها رکن قضائی ملل متحد ایجاد شده است و تمام اعضای ملل متحد نیز خود به خود^۱ عضو اساسنامه دیوان محسوب می‌شوند. البته باید توجه داشت درست است که در منشور صراحتاً از دیوان به عنوان رکن قضائی سازمان ملل نام برده شده، لکن نقیصی وجود دارد که به سختی می‌توان این رکن را مانند دستگاه قضائی که در حاکمیت ملی هر کشور وجود دارد تام و کامل پنداشت.

اولین دلیل، عدم الزام کشورها برای به رسمیت شناختن صلاحیت دیوان می‌باشد، بدین معنا که هیچ دولتی ملزم نیست در یک دعوای حقوقی^۲ که نزد دیوان مطرح می‌شود حاضر گردد مگر این که رضایت خود را نسبت به صلاحیت دیوان اعلام کرده باشد. لذا تاکنون تلاش‌های یک دولت جهت به جریان انداختن یک دعوی علیه دولتی دیگر با دادخواست یک‌جانبه، هنگامی که دولت مزبور تأکید نماید خواننده صلاحیت دیوان را به رسمیت نشناخته، بی‌نتیجه بوده است (والس، ۱۳۸۲: ۳۶۰). حتی اگر کشوری صلاحیت اجباری دیوان را، به موجب بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان، پذیرفته باشد، این امر مانع از آن نمی‌شود که از حضور در نزد دیوان خودداری نماید و یا به اعتبار اعلامیه‌های یک‌جانبه صلاحیت اجباری دیوان که به‌طور اختیاری صادر نموده است خاتمه دهد. این یکی از مشکلات بسیار جدی در حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی است که جامعه بین‌المللی در سه دهه اخیر با آن مواجه بوده است. به طور مثال، ایسلند از حضور در نزد دیوان و وارد شدن در جریان دادرسی در پرونده صلاحیت ماهی‌گیری در سال ۱۹۷۴، خودداری کرد (Reisman, 1971: 706-710).

این روند در پرونده‌های مربوط به آزمایشات سلاح‌های هسته‌ای، پرونده فلات قاره دریای اژه، پرونده زندانیان جنگی پاکستان، پرونده دیپلمات‌ها و کارکنان سفارت آمریکا در تهران و پرونده نیکاراگوئه علیه ایالات متحده آمریکا تکرار شد (Rosenne,

1. ipso facto

۲. هر چند بنابر بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه، مأموریت دیوان، اظهارنظر در اختلافات حقوقی است نه اختلافات با ماهیت سیاسی که قابلیت رسیدگی قضایی ندارند. لکن دیوان در رأی مقدماتی ۲۶ نوامبر ۱۹۸۴ در دعوای اختلاف آمریکا و نیکاراگوئه بیان داشت: دیوان صلاحیت دارد براساس بند ۶ ماده مذکور تصمیم بگیرد که آیا یک اختلاف بین دو دولت دارای ماهیت حقوقی است یا خیر؟

(208: 1997). همچنین نباید از نظر دور داشت که دیوان باید منتظر بماند تا اختلافی نزد آن مطرح گردد یا از آن درخواست شود تا نظریه‌ای ارائه دهد (والس، ۱۳۸۲: ۳۷۶). علاوه بر موارد فوق، باید توجه داشت دیوان بین‌المللی دادگستری مرجعی با صلاحیت عام قضائی نمی‌باشد هر چند کشورها به دلایلی مانند میل به پنهان‌کاری و یا وجود مجامعی که بتواند به اختلافاتی که واحدهای غیردولتی در آن‌ها به عنوان طرف دعوی حضور می‌یابند، رسیدگی نمایند، ترجیح می‌دهند مراجع متنوعی برای حل اختلافشان وجود داشته باشد (ساعد، ۱۳۸۷: ۵۹۱).

موضوع آخر در خصوص اجرای احکام آرای دیوان می‌باشد. در بند ۱ ماده ۹۴ اساسنامه دیوان آمده است که تصمیمات دیوان بین‌المللی دادگستری، برای طرفین دعوی الزام‌آور است و در بند ۲ همان ماده، شورای امنیت سازمان ملل متحد، به‌عنوان ضامن اجرای احکام دیوان قرار داده شده است. اما آنچه قابل ذکر است این که دیوان در طول حیات خود با موارد متعددی از عدم پذیرش احکام و تصمیمات خود مواجه شده است.^۱ البته باید توجه داشت به عقیده برخی همانند کلسن شورای امنیت در صدور توصیه به موجب بند ۲ ماده ۹۴ ملزم به هماهنگ بودن با رأی دیوان نیست. بر این اساس، آن شورا در صدور توصیه آزاد است و می‌تواند راه حلی ارائه دهد که متفاوت از حکم دیوان باشد، چون عبارت "به‌منظور اثر بخشیدن حکم دیوان" فقط به تصمیم برمی‌گردد و نه به توصیه (نجفی اسفاد، ۱۳۸۴: ۲۷).

علاوه بر مورد فوق، در صورتی که شورای امنیت در اجرای تصمیمات دیوان هیچ اقدامی نکند، هیچ‌گونه امکان حقوقی برای اجرای حقوق بین‌الملل براساس منشور وجود نخواهد داشت. با این حساب براساس منشور موقعیت کشوری که به سبب عدم اجرای حکم دیوان متضرر گردیده است، بسیار وخیم‌تر از همین وضعیت براساس حقوق بین‌الملل عام یا حتی میثاق جامعه ملل خواهد بود.^۲

۱. دعوی انگلیس علیه آلبانی در قضیه کانال کورفو، دعوی انگلیس علیه ایسلند در قضیه صلاحیت ماهی‌گیری، دعوی آمریکا علیه ایران در قضیه کارکنان دیپلماتیک و کنسولی آمریکا در ایران و دعوی نیکاراگوئه علیه آمریکا در قضیه فعالیت‌های نظامی و شبه نظامی آمریکا در نیکاراگوئه.

۲. در کنفرانس سانفرانسیسکو، در سال ۱۹۴۵، پیشنهادهای از سوی نماینده بولیوی ارائه شد که در صورت تصویب آن، عدم اجرای حکم دیوان به‌منزله تجاوز در نظر گرفته می‌شد. ولی به‌رغم بحث‌های مفصل و نظرات موافق، در متن نهایی منشور ملل متحد به این موضوع اشاره نشده است. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به:

رابطه دیوان بین‌المللی دادگستری با دیگر ارکان سازمان ملل

ماده ۷ منشور، دیوان را جزء ارکان اصلی ملل متحد می‌شمارد و در ماده ۹۲ منشور نیز دیوان به عنوان یک رکن قضایی ملل متحد مطرح می‌شود که با توجه به اختیارات واگذاری به دیوان این مرجع می‌تواند اقدام به صدور آرای مشورتی و ترافعی نماید؛ ولی آنچه که در مواد مزبور و مواد دیگر منشور و همچنین اساسنامه دیوان حائز اهمیت می‌باشد، این که در این مواد هیچ اشاره‌ای به این که این رکن می‌تواند در خصوص اقدامات سایر ارکان، نظارت قضایی داشته باشد و از این طریق به آن‌ها تأثیرگذار باشد وجود ندارد (احمدی، ۱۳۸۲: ۱۰۶).

علاوه بر موارد فوق، این موضوع در سال ۱۹۴۵ و به هنگام برگزاری کنفرانس سانفرانسیسکو در قالب یک اصلاحیه توسط دولت بلژیک ارائه شد که مورد مخالفت دولت‌ها واقع شد (Document of the United Nations, 1945:48-49). هر چند برخی از قضات^۱ در قضیه آفریقای جنوبی غربی استناد می‌نمایند که دیوان باید در نظریه‌هایش به طور مجزا هم اعتبار قطعنامه‌های مجمع عمومی و هم اعتبار قطعنامه‌های شورای امنیت را مورد بررسی قرار دهد.

عده‌ای به پیروی از این دسته با تنقیح مناط از حقوق داخلی دولت‌های عضو ملل متحد، معتقدند می‌توان به این امر تاحدودی به طور شفاف جواب داد با این استدلال که کشورها با الهام از نظام حقوقی خود، رکن قضایی به وجود آورده‌اند و دیوان را به عنوان رکن قضایی سازمان ملل متحد مورد پذیرش قرار داده‌اند؛ لذا ویژگی آن را نیز (که نظارت قضایی بر اقدامات سایر ارکان است) پذیرفته‌اند. ایشان به عنوان نمونه ماده ۱۰۳ منشور^۲ را به عنوان دلیل استدلال خود بیان می‌دارند بدین مفهوم که اگر چه روی سخن ماده ۱۰۳ دولت‌ها هستند ولی وقتی دیوان می‌تواند معاهدات مغایر منشور دولت‌ها را به عنوان امری خلاف منشور اعلام کرده و نظارت داشته باشد^۳ در خصوص اقدامات ارکان

۱. نظیر Fitzmaurice و de Castor و همچنین قاضی Petren استدلال نمود: مادام که اعتبار قطعنامه ۲۷۶ بررسی نگردد برای دیوان غیرممکن است نتایج حقوقی آن را اعلام نماید.

۲. ماده ۱۰۳ منشور سازمان ملل متحد: "در صورت تعارض بین تعهدات اعضاء ملل متحد به موجب این منشور و تعهدات آن‌ها بر طبق هر موافقتنامه بین‌المللی دیگر، تعهدات آن‌ها به موجب این منشور مقدم خواهد بود".

۳. نمونه این موضوع، پرونده نیکاراگوئه می‌باشد که در آن پرونده دیوان با توسل به ماده ۱۰۳ منشور اشعار داشت "کلیه معاهدات دو یا چندجانبه‌ای که کشورها می‌توانند برای حل و فصل اختلافات یا اعطای صلاحیت به دیوان منعقد نمایند همیشه تابع ماده ۱۰۳ منشور می‌باشد". از همین رو در قضیه لاکربی دیوان در رد درخواست قرار موقت لیبی به اولویت منشور بر دیگر معاهدات بین‌المللی و از جمله معاهده مونترال استناد جست. شایان ذکر این که تدوین‌کنندگان منشور بدون این که هیچ آیینی را برای رعایت سلسله مراتب قواعد و ارکان سازمان ملل

ملل متحد به طریق اولی این امر امکان‌پذیر خواهد بود (مارگریت جوانی، ۱۳۸۴: ۲۰۳). آنچه که در این قسمت حائز اهمیت می‌باشد این که به نظر بیشتر اساتید حقوق، دیوان با توجه به منشور قادر به تأثیرگذاری بر قطعنامه‌های شورای امنیت نمی‌باشد. به عنوان مثال در پرونده "هزینه‌های سازمان ملل" دیوان با پذیرش صلاحیت خود درخصوص سؤال مجمع مبنی بر این که آیا دولت‌های عضو برای هزینه‌های مربوط به اقدامات ملل متحد در کنگو در سال‌های ۱۹۶۱ - ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۵۰ در خاورمیانه مسئولیتی دارند یا خیر؟ از این دیدگاه نیز دفاع کرد که اصل بر اعتبار قطعنامه‌هایی است که شورای امنیت در جهت استقرار صلح و امنیت بین‌المللی تصویب می‌کند. لذا اگر شورای امنیت، در اجرای فصل هفتم درخصوص تهدید علیه صلح و یا نقض صلح، اتخاذ تصمیم نموده باشد، در آن صورت دیوان قادر به ارزیابی تصمیم شورای امنیت در خصوص وضعیت اعلامی نمی‌باشد چرا که بررسی این دو موضوع با توجه به این که یک کار سیاسی است در صلاحیت انحصاری شورای امنیت است، ولی چنانچه موضوع قطعنامه، نقض یک تعهد بین‌المللی (که خود یک موضوع حقوقی است) از جانب اعضای سازمان باشد، در آن صورت کنترل حقوقی تصمیم، از ناحیه دیوان با مشکل عمده‌ای برخورد نمی‌کند.^۱

به‌طور کلی عملکرد دیوان در موضوعاتی که اختلافات هم در شورا و هم در دیوان رسیدگی می‌گردید^۲ به‌خوبی نشان داده است این ارگان در بررسی و اظهارنظر نسبت به مشروعیت تصمیمات اتخاذی شورا بسیار محتاط می‌باشد، به‌طوری که نحوه تدوین و انشای قرارهای صادره در قضیه‌ای مانند لاکربی نشان داد که دیوان تحت‌تأثیر اوضاع و احوال حاکم، به دنبال تأیید مفاد قطعنامه ۷۳۱ و عدم ورود در ماهیت قضیه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تمهید کنند در ماده ۱۰۳ اعلام داشتند در صورت تعارض میان تعهدات اعضای ملل متحد به موجب این منشور و تعهدات آن‌ها بر طبق هر موافقت‌نامه بین‌المللی دیگر، تعهدات آن‌ها به موجب این منشور مقدم خواهد بود.

۱. بند یک ماده ۹۶ منشور نیز که مقرر می‌دارد "مجمع عمومی یا شورای امنیت می‌تواند درباره هر مسئله حقوقی از دیوان بین‌المللی دادگستری درخواست نظر مشورتی بنمایند"، به طور ضمنی و غیر مستقیم شورای امنیت را فاقد صلاحیت رسیدگی به ابعاد حقوقی قضیه مطروحه آن شورا می‌داند و همچنین متن مذکور تأییدی است بر صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری، در رسیدگی به ابعاد حقوقی مسائل مطروحه در شورای امنیت.

۲. در قضیه شرکت نفت ایران و انگلیس، دولت انگلیس ضمن طرح مسئله ملی‌کردن نفت در شورای امنیت، از دیوان داوری نیز تقاضای صدور دستور موقت کرده بود. در قضیه پرسنل دیپلماتیک و کنسولی آمریکا در تهران نیز مسئله هم در شورای امنیت و هم در دیوان طرح شده بود. به همان ترتیب، در قضیه فعالیت‌های نظامی و شبه نظامی آمریکا در نیکاراگوئه و قضیه فلات قاره دریای آرژ، موضوع اختلاف همزمان در دیوان و شورای امنیت مطرح شده و در تمامی موارد فوق از دیوان درخواست صدور دستور موقت نیز شده بود.

مطروحه بود^۱ و همچنین دیوان در مواردی که اختلاف در مورد حقانیت تصمیم شورای امنیت وجود داشته است، مرجع شناسایی حقانیت را خود شورای امنیت دانسته است (باقرزاده، ۱۳۸۰: ۶۸).

نتیجه‌گیری

به‌طور کلی با بررسی وظایف و اختیارات سه رکن مجمع عمومی، شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری سازمان ملل دو دیدگاه در خصوص وجود و یا عدم وجود تفکیک قوا در منشور سازمان ملل متحد وجود دارد، واقع‌گرایان^۲ و حقوق‌مداران^۳ واقع‌گرایان بیان می‌دارند: سازمان ملل متشکل از یک سلسله‌مراتب میان ارکان خود است که شورای امنیت در رأس آن قرار دارد. حقوق‌مداران می‌گویند رابطه توازی و تکمیلی بین دیوان و شورای امنیت برقرار است و میان شورا و مجمع در محدوده خاصی یعنی ماده ۱۲ رابطه سلسله‌مراتبی است و در دیگر حوزه‌ها تنها رابطه توازی برقرار است. از بررسی به عمل آمده مشخص می‌گردد که تقسیم صلاحیت بین سه رکن اصلی سازمان ملل با اهتمام به اصل تفکیک قوا (نسبی و مطلق) نبوده است چرا که:

۱. در این سازمان بین‌المللی مرز صلاحیت‌ها و اختیارات ارکان اصلی به دقت ترسیم نشده است. به عنوان مثال، با مفروض گرفتن مجمع عمومی به عنوان رکن پارلمانی سازمان ملل، این رکن غالباً رکنی بوده که مشی سیاسی سازمان را تعیین می‌کرده و قادر به وضع قاعده نبوده است. به همین ترتیب، شورای امنیت با فرض رکن اجرایی نیز به جای اجرای مصوبات دیگر ارکان غالباً به کار قانون‌گذاری و حل‌وفصل اختلافات که قاعدتاً در قلمرو و صلاحیت مراجع قضایی قرار داشته است می‌پردازد.

۲. در معنای اخص، تفکیک قوا زمانی معنا و مفهوم پیدا می‌نماید که نهادهای حکومتی مقننه، مجریه و قضائیه در یک جامعه وجود داشته باشند که البته مبنای اساسی شکل‌گیری هر یک از این سه قوا را باید در بستر وحدت ملی و همچنین تعاملات ارادی و آگاهانه اعضای اجتماع جستجو کرد که این نهادها را به‌عنوان نمادی از گروه‌های ارادی به منصفه ظهور می‌رساند. این در حالی است که برخلاف نظام حقوقی ملی، در سازمان ملل وحدتی که در حکومت‌ها وجود دارد دیده نمی‌شود چرا که دلیل

۱. در قضیه نیکاراگوئه دیوان بیان می‌دارد نمی‌تواند به جوانب حقوقی وضعیتی که توسط شورای امنیت تصمیم‌گیری شده رسیدگی کند. در قضیه نامیبیا دیوان می‌گوید قدرت تجدیدنظر در تصمیمات ارکان سازمان ملل متحد را ندارد.

وجود سازمانی مانند سازمان ملل بیشتر ضرورت‌ها و هدف مشترک (جلوگیری از جنگ و دستیابی به صلح) بوده است که کشورها در عرصه بین‌الملل با آن مواجه گردیده‌اند. لذا، با این که سازمان ملل متحد، جمیع کشورها را در خود جای داده و همواره کوشیده است تا وحدتی میان آنان پدید آورد، نتوانسته در مقام دولتی فراملی، حاکمیت‌های متعدد را در هم آمیزد و از آن‌ها حاکمیتی واحد یا هماهنگ پدید آورد.

۳. تفکیک قوای نسبی موجب ایجاد قابلیت نظارت‌های متقابل دو محوری می‌شود؛ بدین معنا که هر قوه در عین این که بر دو قوه دیگر نظارت دارد، نظارت دو قوه دیگر را هم پذیرا می‌شود. بنابراین، اصولاً تفوقی میان قوا پدید نخواهد آمد و قوا در عرض هم قرار خواهند گرفت. در نتیجه، قابلیت‌های تأثیرگذاری با ظرفیت‌های تأثیرپذیری همراه شده و الزاماً میان آن‌ها تعامل پدیدار می‌شود. این تعامل که قهری و اجتناب‌ناپذیر خواهد بود هم از منظر عمق اثربخشی و هم دوام بافت به بهترین شیوه و روش در جامعه پدیدار می‌گردد. در حالی که با مفروض گرفتن تقسیم صلاحیت‌ها بین ارکان سازمان ملل براساس اصل تفکیک نسبی قوا، رعایت این اصل نیز در سازمان ملل دیده نمی‌شود و باتوجه به اختیارات هر یک از ارکان ملل به سختی بتوان مثلاً نظارت دیوان بر دیگر ارکان سازمان ملل را مورد قبول قرار داد.

۴. از اصل تفکیک قوا در نظام حقوقی ملی مسأله استقلال قوا ناشی می‌شود. بنابراین، مسئله تفکیک و استقلال قوا لازم و ملزوم، علت و معلولند و اگر استقلال در بطن تفکیک قوا تعبیه نشود و یا عملاً رعایت نگردد، تداخل بی‌رویه و غیرقانونی در امور و اختیارات یکدیگر حاصل می‌شود و لذا تفکیک قوا مخدوش می‌شود و اگر یکی از قوا بر قوای دیگر غالب و مسلط شود و آن‌ها را تحت سلطه و فرمان خود بکشاند در این صورت حکومت معتدله و دموکراسی عملاً به حکومت مطلقه و استبدادیه تبدیل خواهد شد. لذا استقلال قوا در نظام حقوقی ملی به معنای توزیع عادلانه، متعادل و متناسب قدرت در میان قوا، به‌منظور ایجاد توازن و تعادل در میان آن‌ها است. بنابراین حق تداخلات و نظارت‌ها که در استقلال نسبی برای قوا نسبت به یکدیگر داده می‌شود باید متوازن و متناسب با حجم مسئولیت‌های آن‌ها باشد و اگر حق یکی بیشتر و یا کمتر از دیگری و یا نامتناسب با حجم مسئولیت‌هایش باشد این تعادل و توازن به هم می‌خورد و نهایتاً به ضعف و فلج شدن آن قوه و به عدم موفقیت آن در انجام مسئولیت‌ها و مأموریت‌هایش می‌شود. این در حالی است که این اصل نیز در توزیع صلاحیت‌های ارکان سازمان ملل رعایت نگردیده است.

۵. بر فرض که بتوان نوعی رکن تقنینی، اجرایی و قضایی برای سازمان ملل در نظر گرفت، ضعف این نوع تفکیک این خواهد بود که تابعان این نظام دولت‌ها هستند؛

دولت‌هایی که نظام داخلی خود را برتر از هر نظام دیگر می‌دانند. لذا چنین طرز تفکری طبعاً بر آئین وضع و اجرای مقررات بین‌المللی تأثیر می‌گذارد و آن را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد؛ زیرا در واقع از آنجا که وضع مقررات بین‌المللی اصولاً تابع اراده دولت‌هاست محتوای آن‌ها به هیچ روی نمی‌تواند به مسائلی تعمیم یابد که به گمان آن‌ها در قلمرو و صلاحیت انحصاری آنان قرار گرفته است. اجرای مقررات حقوق بین‌الملل نیز تنها در قالب نظام‌های حقوق داخلی قابل درک بوده‌اند. هر دولت به لحاظ حقوق بین‌الملل متعهد به محقق ساختن نتیجه مقررات یعنی اجرای مؤثر حقوق بین‌الملل شده لکن در مورد تعیین روش‌های به اجرا درآوردن مقررات آن نظام غالباً تعهدی نسپرده است؛ لذا پذیرش و جذب مقررات بین‌المللی در نظام‌های داخلی و تعمیم سازوکارهای اجرایی داخلی به آن مقررات هیچ‌گاه تابع نظمی واحد نبوده و در هر کشور به تناسب اهمیتی که قانون اساسی به ارزش‌های بین‌المللی داده در قالبی معین انضباط یافته است.

۶. هدف اصلی تفکیک قوا کنترل قدرت به وسیله قدرت است، به این معنا که با توزیع مظاهر سه گانه قدرت تقنینی، اجرایی و قضائی و سازمان دادن به اعمال آن‌ها در سه نهاد متفاوت حکومت‌های ملی، بستر لازم فراهم می‌شود تا هر یک از آن‌ها در کنار ایفای اشتغالات خویش یا در قالب آن، مانع از گسترش دامنه صلاحیت سایر قوا شوند. این در حالی است که این اهداف مدنظر مؤسسين منشور ملل متحد نبوده است به طوری که به موجب ماده ۱ منشور اهداف اصلی منشور عبارتند از: حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، توسعه روابط دوستانه، حصول همکاری بین‌المللی، بودن مرکزی برای هماهنگ کردن اقدامات.

بنابراین، با توجه به موارد فوق منطقی‌تر آن است که به جای استفاده از اصل "تفکیک قوا" که فقط در نظام‌های داخلی معنا پیدا می‌کند، حدود اختیارات هر رکن را با توجه به ملاک "تقسیم صلاحیت‌ها" مشخص نمود؛ چرا که وقتی صحبت از تفکیک قوا در یک کشور مطرح می‌گردد در این صورت باید اصل استقلال قوا از یکدیگر و همچنین وجود ابزارهایی جهت نظارت هر یک از قوا نیز در نظر گرفته شود. در حالی که در تقسیم صلاحیت، حیطة اختیارات هر رکن به اعتبار صلاحیت‌هایی که بدان تفویض گردیده از قلمرو اختیارات ارکان دیگر تفکیک می‌شود بدون این که بخواهیم پیش‌شرطی را برای این نوع تقسیم‌بندی در نظر بگیریم.

منابع

۱. احمدی، ستار (۱۳۸۲)، شورای امنیت و امکان کنترل اعتبار قطعنامه‌های آن توسط دیوان بین‌المللی دادگستری، مجله سیاست خارجی، شماره ۴.
۲. ارسطو (۱۳۴۹)، سیاست، ترجمه: حمید عنایت، چاپ دوم، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۳. اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری.
۴. اسکندری، محمد حسین و درابکایی، اسماعیل (۱۳۷۷)، درآمدی بر حقوق اساسی، تهران: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، انتشارات سمت، چاپ اول.
۵. افلاطون (۱۳۳۶)، قوانین، ترجمه: محمدحسن لطفی، کتاب سوم، انتشارات خوارزمی.
۶. باقرزاده، محمدرضا (۱۳۸۰)، چالش‌های تئوریک در منشور ملل متحد در خصوص اصل تساوی دولت‌ها، مجله علوم انسانی معرفت، شماره ۴۹.
۷. بحث تفکیک قوا در متون فارسی و عربی (۱۳۷۴)، معاونت اندیشه اسلامی، مرکز تحقیقات استراتژیک، جلد اول.
۸. ثقفی عامری، ناصر (۱۳۷۰)، سازمان ملل متحد- مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۹. جونز، و. ت. (۱۳۶۲)، خداوندگان اندیشه سیاسی، جلد دوم، ترجمه: علی رامین، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۱۰. خاور، دکتر محمد (۱۳۴۳)، صلاحیت دیوان لاهه، تهران: بانک بازرگانی.
۱۱. روسو، ژان ژاک (۱۳۶۹)، قرارداد اجتماعی، ترجمه: منوچهر کیا، تهران: انتشارات گنجینه.
۱۲. سادات میدانی، سیدحسین (۱۳۸۷)، صلاحیت قانون‌گذاری شورای امنیت، چاپ دوم، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۳. ساعد، نادر (۱۳۸۷)، حقوق بین‌الملل معاصر، چاپ اول، تهران: انتشارات خرسندی.
۱۴. شایگان، فریده (۱۳۸۰)، شورای امنیت سازمان ملل متحد و مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
۱۵. شریف، محمد (۱۳۷۳)، بررسی دکترین نامحدود بودن صلاحیت شورای امنیت، تهران: انتشارات اطلاعات.
۱۶. صلح‌چی، محمدعلی (۱۳۸۵)، اعتبار قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد در رابطه با بحران فلسطین اسرائیل، مجله پژوهش‌نامه حقوق و علوم سیاسی، شماره ۱.
۱۷. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۷۰)، آزادی‌های عمومی و حقوق بشر، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۸. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۸۰)، حقوق اساسی، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
۱۹. فلسفی، هدایت الله (۱۳۷۹)، حقوق بین‌الملل معاهدات، نشر نو.
۲۰. قاسم‌زاده، قاسم (۱۳۴۴)، حقوق اساسی، چاپ ششم، انتشارات دانشگاه تهران.

۲۱. قاضی، ابوالفضل (۱۳۸۴)، بایسته‌های حقوق اساسی، چاپ بیست‌ویکم، تهران: انتشارات میزان.
۲۲. کرمی، جهانگیر (۱۳۷۵)، شورای امنیت سازمان ملل متحد و مداخله بشردوستانه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲۳. مارگریت جوانی، بهار (۱۳۸۴)، نقش آرای دیوان بین‌المللی دادگستری در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، مجله کانون وکلا، شماره ۱۸۸ و ۱۸۹.
۲۴. مصفا، نسرین و دیگران (۱۳۷۴)، راهنمای سازمان ملل متحد، ۳ جلد، تهران، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشگاه تهران.
۲۵. مقتدر، هوشنگ (۱۳۷۹)، تحولات سازمان ملل متحد، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه شیراز.
۲۶. منتسکیو (۱۳۳۳)، روح‌القوانین، ترجمه: علی‌اکبر مهتدی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات اقبال.
۲۷. منشور سازمان ملل متحد.
۲۸. منصورنژاد، محمد (۱۳۷۸)، مجله حکومت اسلامی، دوره ۴، شماره ۱۱.
۲۹. نبی، محمدحسین (۱۳۸۸)، تصمیم‌گیری در مجمع عمومی سازمان ملل، مجله حقوقی وکالت، شماره ۱۵.
۳۰. نجفی‌اسفاد، مرتضی، مهدی، هادی (۱۳۸۴)، ضمانت اجرایی آرای دیوان بین‌المللی دادگستری، نامه مفید، شماره ۵۲.
۳۱. والس، ربکا (۱۳۸۲)، حقوق بین‌الملل، ترجمه: سیدقاسم زمانی و مهناز بهرام‌لو، چاپ اول، تهران: انتشارات شهر دانش.

32. Bin, Cheng (1965), United Nation Resolution on Outer Space, Indian Journal of International Law.
33. Christian Tomuschat (1992), The Lockerbie Case before the International Court of Justice, International Commission of Jurists, the Review, No. 48.
34. Document of the United Nations Conference on International Organization, the San Francisco Conference, No. 3.
35. Greafrath, Bernhard (1998), International Crimes and Collective Security, International Law, K. Wellens, Netherlands: Kluwer Law International.
36. H.W.A Thilwey (1965), International Costomary Law and Dification.
37. Harris, D. J (1998), Cases and Materials on International Law, Sweet & Maxwell, London.
38. Kirgis Jr, Frederic L (1995), The Security Council First Fifty Years, AJIL Vol. 89,

39. Reisman, M.W (1971), Nulity and Revision, the Review and Enforcemant of International Judgements and Awards, Yale University Press, New Haven and London,
40. Falck, Rihchard (1960), On the Quasi-legislative Competens of General Assembly, American Journal of International Law.
41. Rosenne, Shabtai (1997), The Law and Practice of the International Court, Martinus Nijhoff Publishers, the Hague / Boston / London.
42. Ruth B.Russel and Jeanette E.Muther (1958), A History of the United Nationas Charter, the Brooking Institutions, Washington

